

دکتر امیر حسین کوبکی

دانشکده مهندسی و علم مواد



من اصالتاً یزدی هستم ولی در هند متولد شده‌ام. دوران دبستان و دبیرستان را در یزد سپری کردم؛ دوران تحصیل دانشگاهی خود را در دانشگاه صنعتی آریامهر سابق در یک زندگی خوابگاهی و با تدریس در آموزشگاه‌های شبانه و تدریس خصوصی گذراندم، بدون این که هیچ گونه کمک خاصی از خانواده و یا جایی دریافت کرده باشم. در سال ۱۳۵۶ برای اخذ مدرک دکتری به بریتانیا و دانشگاه Strathclyde رفتم....

● جناب آقای دکتر به عنوان اولین سؤال لطفاً بیوگرافی خود را از ابتدا بیان کنید. ابتدا تشکر می‌کنم و امیدوارم در این برنامه‌ای که ظاهراً دانشگاه و عده‌ای از دانش‌جویان درگیر آن هستند، موفق باشید و بتوانید طوری که شایسته دانشگاه است آن را انجام دهید.

در پاسخ به سؤال شما باید بگویم من اصالتاً یزدی هستم ولی در هند متولد شده‌ام. دوران دبستان و دبیرستان را در یزد سپری کردم؛ از طبقه پایین جامعه بودم به طوری که حتی در دوران دبیرستان تابستان‌ها کار می‌کردم و با مشکلات بعضی از جوانان در مقاطع مختلف زندگی اجتماعی و تحصیلی‌شان تا حدی آشنا هستم. دوران تحصیل دانشگاهی خود را در دانشگاه صنعتی آریامهر سابق در یک زندگی خوابگاهی و با تدریس در آموزشگاه‌های شبانه و تدریس خصوصی گذراندم، بدون

مصاحبه کننده:
لیلا کریمی خانقاه

تاریخ مصاحبه:
۸۴/۲/۲۴



امیر حسین کوکبی

این که هیچ گونه کمک خاصی از خانواده و یا جایی دریافت کرده باشم. من در بسیاری از مواقع در خصوص سرگذشت و نحوه‌ی ورود خود به دانشگاه برای دانش‌جویانی که خود را در انتهای خط می‌بینند و احساس می‌کنند هیچ روزنه‌ی امیدی ندارند، صحبت می‌کنم و بدون این که بخواهم حدیث، روایت و یا آیه‌ای از قرآن بگویم، احساس می‌کنم تغییر روحی در آن‌ها ایجاد می‌شود و با امید بیشتری ادامه می‌دهند. در گذشته مخصوصاً در شهرستان‌های کوچک برای افسران ژاندارمری و یا راهنمایی ارزش خاصی قائل بودند و آن‌ها از نظر وضعیت زندگی نسبت به بسیاری از پزشکان و مهندسان، موقعیت بهتری داشتند. معمولاً افرادی را در دانشکده افسری می‌پذیرفتند که قد بلند و هیکل ورزشکاری داشتند. مرحوم پدرم معتقد بود که هیکل من برای افسری ساخته شده است. حُسن دانشکده‌ی افسری این بود که چون یک زندگی شبانه‌روزی بود هزینه‌ای نداشت، علاوه بر این که حقوقی هم به آن‌ها پرداخت می‌شد. بنا به فرمایش پدرم و هم چنین علاقه‌ای که در من به وجود آمده بود، در دانشکده‌ی افسری امتحان دادم و با رتبه خوبی هم قبول شدم. بعد از قبولی در امتحان دانشکده افسری باید یک سری مدارک تهیه می‌کردم چرا که ورود به ارتش بسیار مشکل بود و شرایط سختی داشت. یکی از این مدارک، معرفی‌نامه از فرماندار یا استاندار، قاضی و یا معتمد شهر بود. زمانی که به یزد رفتم، این مدارک را تهیه کردم و به تهران بازگشتم. یک روز و نیم دیر رسیدم. معمولاً در آن زمان دو قشر از افراد وارد دانشکده افسری می‌شدند: گروه اول از خانواده‌های افسران عالی رتبه ارتش بودند که این‌ها رده‌های ارتقاء را خیلی سریع طی می‌کردند و گروه دوم بچه‌های شهرستانی که از خانواده‌های سطح پایین بودند. در آن زمان چون من دیر رسیده بودم یکی از بچه‌های تیمسارها که جزو رزرو بود را به جای من قبول کرده بودند و من علی‌رغم تلاش فراوان موفق به ثبت‌نام نشدم. بسیار ناامید شدم و حتی ناشکری‌هایی به درگاه خداوند بزرگ کردم که تا به امروز عذر تقصیر می‌خواهم. به هر حال بعد از آن موضوع یک سال را با تلخی بسیار گذراندم؛ چرا که برای سربازی یک سال وقت داشتم، از سویی نمی‌خواستم باری بر دوش خانواده باشم. هر جا هم برای استخدام مراجعه می‌کردم، برگ پایان خدمت می‌خواستند. سال بعد در امتحان ورودی دانشگاه صنعتی آریامهر شرکت کردم و پذیرفته شدم. روز ثبت‌نام به دلیل نگرانی و استرسی که داشتم صبح خیلی زود، حتی زودتر از مرحوم دکتر مجتهدی که آن موقع همیشه اولین فردی بود که به دانشگاه می‌آمد، در دانشگاه حضور یافتم. ایشان وقتی مرا دیدند پرسیدند «پسرم صبح به این زودی در دانشگاه چه می‌کنی؟» گفتم برای ثبت‌نام آمده‌ام و علت زودآمدنم این است که نمی‌خواهم دوباره حق من ضایع شود. اولین نفری که بعد از تأسیس دانشگاه شریف در آن ثبت‌نام کرد من هستم. حتی در یکی از روزنامه‌های آن زمان که با من مصاحبه کرده بودند اسم من را اشتبهاً به عنوان نفر اول کنکور دانشگاه صنعتی آریامهر نام بردند؛ در حالی که من نفر اول نبودم، ولی با رتبه‌ای که کسب کرده بودم می‌توانستم رشته‌های مختلف دانشگاه را انتخاب کنم. من متالورژی را که رشته ناشناخته‌ای در ایران بود انتخاب و شروع به تحصیل کردم. با خصوصیات اخلاقی



که در خود سراغ دارم مطمئن هستم هر کاری که به من محول شود سعی می‌کنم همواره بسیار خوب آن را انجام دهم. بحث میهن‌پرستی و یا شاه‌پرستی نیست ولی اگر آن روز به موقع می‌رسیدم و وارد ارتش می‌شدم فکر می‌کنم در مقطع انقلاب، به مقام سرهنگی رسیده بودم و مطمئناً بعد از انقلاب یا تیرباران شده و یا پاک‌سازی می‌شدم و یا حالا از کشور فراری بودم. گاهی اوقات وقتی مشکلی برایمان پیش می‌آید تصور می‌کنیم سد بزرگی پیش رو داریم و تمام چرخ‌ها بر خلاف میل ما به حرکت در آمده‌اند، در حالی که این‌طور نیست و خداوند زندگی بهتری برایمان رقم خواهد زد. به عنوان مثال دختر من در حال حاضر دانش‌جوی همین دانشگاه است؛ زمانی که در کنکور شرکت کرده بود در حالی که همه خانواده‌ها دعا می‌کردند که فرزندانمان حتماً در کنکور قبول شوند هر کس از من می‌پرسید که آیا دوست دارم دخترم دانش‌جوی دانشگاه شریف شود؟ در پاسخ می‌گفتم هر چه خیر است همان می‌شود با آن که ته دلم می‌خواستم که قبول شود، ولی هرگز نمی‌خواستم اصراری داشته باشم، توکل کردم به رضای حق. در عین حال که ادعا نمی‌کنم آدم مذهبی‌ای هستم ولی ایمان دارم خداوند همواره به بندگانش لطف دارد. ما بندها هستیم که در هنگام مواجه شدن با مشکلات و سختی‌ها فکر می‌کنیم بدتر از این امکان ندارد وجود داشته باشد و بالاتر از سیاهی رنگی نیست؛ ولی من احساس می‌کنم رنگی بالاتر از سیاهی هم می‌تواند وجود داشته باشد. به هر حال من جزء اولین سری دانش‌جویان دانشگاه صنعتی آریامهر بودم؛ در تمام دوران تحصیل همیشه رتبه‌های دوم و سوم را کسب می‌کردم. در آن زمان به علت کمبود کادر علمی، یک تعدادی از فارغ‌التحصیلان خوب را به عنوان دستیار آزمایشگاه جذب می‌کردند؛ در حالی که از چندین جای خوب به من پیشنهاد کار داده شده بود اما جزء افرادی بودم که در دانشگاه ماندم و به عنوان دستیار مشغول شدم و بعد از طریق دانشگاه بورس گرفتم. آقایان دکتر سلطانیه و دکتر حصارکی از افراد همان دوره هستند و هم‌چنین آقای دکتر مشایخی، که ایشان مدتی از دانشگاه رفتند و مجدداً به دانشگاه بازگشتند. به بیانی ما چند نفر جزو افرادی هستیم که تاریخ دانشگاه را از ابتدا تا به حال از نزدیک لمس کرده‌ایم. به جز افرادی که از کشور خارج شده‌اند، امتیاز ما چند نفر نسبت به افرادی مانند آقایان دکتر معطر، دکتر شایگان، دکتر رنجبر و ... این است که ما دوران دانش‌جویی خود را نیز در دانشگاه شریف سپری کرده‌ایم. در دوران دانش‌جویی، سپس به عنوان دستیار در آزمایشگاه و بالاخره به عنوان عضوی از هیأت علمی در دانشگاه بوده‌ام و هیچ‌گاه در زندگی خود احساس پشیمانی نکرده‌ام. بارها موقعیت‌هایی در خارج از کشور پیش آمده، ولی گویا خداوند سرنوشت مرا در دانشگاه و در کلاس درس رقم زده است تا به جوانان آموزش بدهم.

● در دوران دانش‌جویی شما، وضعیت دانشگاه از نظر کادر علمی چگونه بود؟

در دوره‌ی اول، به خصوص در رشته متالورژی که من تحصیل می‌کردم، چون اولین دوره‌ی برگزاری این رشته در ایران



امیر حسین کوکبی

در دانشگاه ما بود - قبلاً رشته‌های ذوب فلزات، ریخته‌گری و معدن که زیرشاخه‌هایی از متالورژی هستند در دانشکده فنی تدریس می‌شد ولی به عنوان مهندس متالورژی در ایران، اولین دانشگاهی که دانش‌جو پذیرفت دانشگاه صنعتی شریف بود - اساتید این رشته تعداد محدودی از مهندسان تحصیل کرده در آلمان بودند که برای اولین بار این درس را تدریس می‌کردند. امکانات آزمایشگاه‌ها محدود بود و ضمن این که بسته‌های دستگاه‌های آزمایشگاهی را باز و آن‌ها را راه‌اندازی می‌کردند می‌بایست کتب مربوط به آن‌ها را نیز می‌خواندند و ترجمه می‌کردند؛ ترجمه این کتب بسیار مشکل بود. به نظر من همت زیاد دانش‌جویان دوره‌ی اول و دوم و همکاری، کمک و تلاش اساتید ابتدای دانشگاه بود که موجب شد خشت اول درست گذاشته شود، البته نمی‌توان نقش مرحوم دکتر مجتهدی را فراموش کرد. در خصوص رشته‌های دیگر مانند مهندسی مکانیک و مهندسی برق مشکلات کمتری وجود داشت، چون کتب درسی آن‌ها از دانشگاه تهران و یا دانشکده‌های فنی دیگر بود و از نظر کتاب و جزوه مشکل نداشتند. یکی از مسائلی که همواره من با خوشحالی از آن یاد می‌کنم جو صمیمی و با محبتی است که بین دانش‌جویان و هم‌چنین استاد و دانش‌جو حاکم بوده و هنوز هم بعد از سال‌ها یکی از وجوه تمایز دانش‌جویان این دانشگاه از سایر دانشگاه‌ها می‌باشد. به یاد دارم در دوران دانش‌جویی از استادی وقت خواسته باشم و ایشان گفته باشند «کار دارم» و یا «فرصت ندارم»؛ حتی خود ما هم، چنین برخوردی نداریم. در دانشگاه هم به ندرت پیش می‌آید که استادی برای دانش‌جو وقت نگذارد؛ البته گرفتاری‌های اساتید که موجب کم‌رنگ‌تر شدن این ارتباطات شده را هم نمی‌توان نادیده گرفت. حتی ارتباطات مقامات و رؤسای قبلی دانشگاه مانند دکتر مجتهدی، دکتر رضا و دکتر نصر با دانش‌جویان بسیار چشم‌گیر بود؛ این بزرگواران در بین دانش‌جویان قدم می‌زدند و یا زمانی را به بازدید از کلاس‌ها و یا آزمایشگاه‌ها اختصاص می‌دادند. یادم می‌آید یک روز روی پله‌ها نشسته بودم، دکتر مجتهدی دست روی شانهم گذاشت و پرسید «چرا این‌جا نشسته‌ای؟ ناهار خورده‌ای یا نه؟ مشکلی وجود دارد؟» واقعاً پدرانه با بچه‌ها صحبت می‌کردند؛ حتی ایشان که دیسپلین محکمی داشتند، درب اتاقشان همیشه به روی دانش‌جویان باز بود. من رؤسای اخیر را نام نمی‌برم ولی خیلی از این رؤسا زمانی که با آن‌ها صحبت می‌کنم و می‌خواهم که یک روز در هفته و یا در ماه را به دانش‌جویان اختصاص دهند، می‌گویند «مشکلی نیست، ما در خدمت دانش‌جویان هستیم، هر زمان بیایند وقت داریم». ولی من در چهار سالی که رئیس دانشکده بودم در خیلی از مواقع که می‌خواستم با رئیس دانشگاه صحبت کنم، منشی ایشان می‌گفت وقت ندارند، اگر می‌شود کارتان را به صورت مکتوب بفرمایید. می‌گفتم: تمام مسائل را که نمی‌توان مکتوب بیان کرد و برایش پرونده‌سازی کرد؛ زمانی که رئیس دانشکده نمی‌تواند با رئیس دانشگاه صحبت کند چه پرسد به دانش‌جو! یکی از دلایلی که برای توجیه برخوردشان مطرح می‌کنند این است که در آن زمان چهارصد دانش‌جو بوده است ولی در حال حاضر هفت هزار نفر. خب آن عزیزان هر روز وقت می‌گذاشتند شما هفته‌ای یک‌بار و یا



ماهی یکبار وقت بگذارد؛ مشکلات دانش جویان را از نزدیک بشنوید و این مشکلات را بر طرف سازید. خود من نیز در آن زمان که رئیس دانشکده بودم، سعی می‌کردم طوری باشم که دانش جویان همیشه آزادانه و بدون وقت قبلی به من مراجعه کنند و مطالب خود را بازگویند. این خود یکی از محاسن دوران اول دانشگاه بود، در آن دوران، مشکلات کتب، جزوه، وسایل آزمایشگاهی، کمک آموزشی و این نوع مسائل وجود داشت. در آن دوران اساتیدی بودند که تبحر لازم را در آموزش نداشتند و برای اولین بار درسی را تدریس می‌کردند که خیلی سیستماتیک بود و سیلابس آن تعریف نشده بود، در حالی که الآن این مسائل وجود ندارد.

● چه زمانی برای ادامه‌ی تحصیل به خارج از کشور رفتید و سپس در چه سالی به عنوان عضو هیأت علمی در دانشگاه مشغول به کار شدید؟

سال ۱۳۴۹ بعد از فارغ‌التحصیلی، بدون هیچ تشریفات به عنوان دستیار آزمایشگاه استخدام شدم؛ چرا که از همان دوران دبیرستان کار آموزش را شروع کرده بودم و بعدها نیز در آموزشگاه‌ها تدریس می‌کردم. حتی در دوران دانش جویی، جزوات درسی اساتید را مرتب می‌کردم و هم‌زمان با درس، جزوات را تحویل می‌دادم. به این ترتیب به عنوان دستیار در کلاس تمرین و آزمایشگاه‌ها مشغول شدم پس از یکی دو سال تدریس هم کردم. قرار بود پس از چهار سال برای ادامه تحصیل، بورس دریافت کنم، اما پس از ۶ سال کار در دانشگاه - به نحوی که در حال حاضر نیز در بعضی از آزمایشگاه‌ها هنوز هم دستور کاری که من طراحی کرده بودم اجرا می‌شود- بالاخره با بورس دانشگاه به خارج از کشور رفتم. تخصصی که از من خواسته شد، در زمینه‌ی جوشکاری بود؛ رشته‌ای که در آن زمان هیچ ایرانی در آن تخصص نداشت. معمولاً در مجله‌ی کیهان هوایی، گرایش‌هایی را که کشور به آن‌ها نیاز داشت، منتشر می‌کردند؛ مثلاً: در رشته‌ی مهندسی برق در فلان گرایش به استاد نیاز داریم و ... به من نیز گفته شد در زمینه جوشکاری دکتری بگیرم و این رشته‌ای بود که در دانشگاه‌های محدودی در جهان آن را ارائه می‌دادند. به هر حال من در سال ۱۳۵۶ به بریتانیا و دانشگاه Strathclyde، که قبلاً هم یکی از همکاران به آن جا رفته بود، رفتم. در آن زمان اکثر افرادی که برای اخذ دکترا می‌رفتند چون در مقطع لیسانس بودند ابتدا باید فوق لیسانس و بعد دکتری می‌گرفتند. من هم در ابتدا برای دوره‌ی فوق لیسانس ثبت‌نام کردم ولی پس از مدتی سوپر وایزر و استادان گفتند که وقت خود را تلف نکن؛ به من گفته شد Transfer بکن و مستقیماً Phd بگیر. ابتدا دانشگاه مخالفت کرد ولی بعد از مکاتبات مختلف، آن‌ها هم به این نتیجه رسیدند که نیاز نیست وقت خود را تلف کنم و هزینه مملکت بیهوده هدر رود؛ در نتیجه با مدرک لیسانس مستقیماً دکتری گرفتم و تقریباً در کمترین زمان ممکن موفق به اخذ دکتری شدم. در آن جا اخذ دکتری، حتی با مدرک فوق لیسانس، در کمتر از ۳۳ ماه امکان پذیر نبود، ولی من



دقیقاً در مدت ۳۶ ماه مدرک دکتری خود را گرفتم. چند مقاله داشتم و یک جایزه‌ی بین‌المللی دریافت کردم. در جریان انقلاب آن‌جا بودم و از طریق اخبار، وقایع انقلاب را دنبال می‌کردم و با وجود این که امکان ادامه بورس را داشتم و حتی در دانشگاهی که درس می‌خواندم کرسی سوپروایزر خالی بود و به من پیشنهاد کار داده شده بود، مسأله اقامت مرا درست کرده بودند که بمانم و هم‌چنین در یک پروژه‌ی بسیار عظیم که در کانادا در دست اقدام بود، دعوت شدم و در دانشگاه تورنتو به من پیشنهاد کار دادند، حقوق تعیین کردند، مسأله رفت و آمد و اقامت مرا قبول کردند، اما من پاسخ منفی دادم؛ چرا که در کشورم انقلاب شده بود و متخصصین خارجی رفته بودند و اعتقاد داشتم که به خدمات من نیاز است. درست در زمان گروگان‌گیری آمریکایی‌ها با یک هواپیمای جامبوجتی که تعداد خدمه آن بیش از مسافرین بود به ایران بازگشتم؛ همسرم اصرار داشت تا زمانی که وضعیت مملکت مشخص نشده است در خارج بمانیم، ولی من در سال ۱۳۵۸ به تهران آمدم. یک ترم تدریس کردم، بعد از آن مصادف با انقلاب فرهنگی شد و دانشگاه‌ها به مدت دو سال تعطیل شدند، اما باز هم اعتقاد داشتم در هر کاری خیری نهفته است؛ فرصت یافتم و چند کتاب در زمینه جوشکاری نوشتم.

● پس با وجود تعطیلی دانشگاه‌ها پشیمان و متأسف نبودید که در آن موقعیت به کشور بازگشتید؟

من هنوز هم از این بابت متأسف نیستم ولی گاهی اوقات احساس می‌کنم اگر در آن‌جا می‌ماندم فرزندانم سرنوشت روشن‌تری داشتند. در تمام سفرهای زیارتی که به سوریه، کربلا و مکه مکرمه داشته‌ام عمده‌ی دعای من در مورد جوانان مملکت بوده است؛ چه آن‌ها که درس خوانده‌اند که در این‌جا از نزدیک می‌بینم که چقدر خودباختگی در آن‌ها به وجود آمده و چه کسانی که وارد دانشگاه نشده و در بیرون به دنبال کار آزاد می‌روند، به استثنای آن‌هایی که شغل‌های کاذب دارند. اکثر جوانان در خیابان‌ها سرگردان هستند و به جز دعا کردن، هیچ کاری از دستان بر نمی‌آید که برایشان انجام دهیم. مثلاً بنده دو پسر دارم؛ یکی تحصیل کرده است و به همراه همسرش کار می‌کند ولی تنها فکرشان به خارج رفتن است و دومی به دنبال کار آزاد رفته، با این تفکر که آن‌هایی که ادامه‌ی تحصیل داده‌اند سرنوشت روشن‌تری ندارند.

بله، من در آن مقطع تاریخ ایران به کشور بازگشتم و از آن زمان به بعد در دانشگاه تدریس می‌کنم؛ قبلاً در چند دانشگاه تدریس داشتم و در حال حاضر فقط در دانشگاه صنعتی شریف تدریس می‌کنم، در بخش صنعت هم فعالیت کمی دارم. به هر حال بعد از ۲۵ سال تدریس در این رشته، هنوز هم تعداد افرادی که در این شاخه تحصیل کرده‌اند و مدرک دکتری دارند، از تعداد انگشتان دست کمتر است. بعضی از آن‌ها در داخل کشور به دنبال کارهای تجاری و شرکت‌های مختلف هستند؛ ولی آن‌قدر زمینه‌های بکر در این شاخه وجود دارد که ما سعی می‌کنیم در هر جا چراغی هر چند کم‌سو روشن کنیم، چه در صنعت خودرو، چه در صنعت تسلیحات نظامی و یا در صنعت نفت و گاز، هر کدام به شکلی با جوشکاری در



امیر حسین کوبکی

ارتباط هستند. سعی کردیم کنفرانس‌هایی در ایران در زمینه کارهای تحقیقاتی برگزار کنیم.



● دفتر دکتر کوبکی - ۱۳۸۴

زمانی که اکثر افراد در زمینه جوشکاری، اطلاعات چندانی نداشتند وقتی صحبت از جوشکاری می‌شد می‌گفتند مگر درب و پنجره‌سازی و یا مخزن‌سازی هم مدرک می‌خواهد؟ ما روی نزدیک به ۵۰ پروژه‌ی کارشناسی ارشد در این زمینه کار کردیم که بعضی از آن‌ها در صنعت به صورت تولید انبوه درآمده است و روی آن‌ها کار می‌شود؛ در بخش‌های مختلف در صنایع نظامی، خودروسازی و یا نفت و گاز و ... پروژه‌هایی

انجام شده است که این مورد، من را بسیار ارضاء می‌کند. خیلی از جاها وقتی صحبت از جوشکاری می‌شود من را به عنوان پدر علم جوشکاری نام می‌برند و یا از کتب من در این زمینه بهره می‌برند؛ این موضوع خستگی‌ها و ناملایمی‌هایی را که از جامعه می‌بینم، تسکین می‌دهد. من همیشه به این اصل اعتقاد دارم که در این مملکت هر چه قدر هم مشکلات داشته باشیم باز همه‌ی افراد، مثل یک خانواده هستند؛ مانند برادر و خواهرهایی که با هم بحث و مجادله می‌کنند و بعد از مدت کوتاهی فراموش می‌شود، ولی زمانی که همین فرد از خانواده خارج می‌شود اگر کسی با او تند برخورد کند به همان شدت عکس‌العمل نشان می‌دهد؛ سرنوشت افرادی که به خارج می‌روند به همین نحو است. در آن زمان که مسأله تروریسم و مشکلات سیاسی وجود نداشت باز هم با افراد خارجی برخورد مناسبی نمی‌شد؛ در حال حاضر مشکلات مطمئناً شدیدتر شده است.

در زمینه‌ی کاری هم هر چه قدر یک فرد صلاحیت بیشتری داشته باشد باز اولویت با هموطن خودش است. وقتی به این مسأله فکر می‌کنم اصلاً ناراحت نیستم که چرا به ایران باز گشتم؛ حتی به جوانان توصیه می‌کنم بروید، نکات مثبت زیادی هست که باید بیاموزید ولی موارد مثبت بسیاری هم در این‌جا هست که نباید آن‌ها را از یاد ببرید و دچار خودباختگی شوید. من بسیار متأسف شدم وقتی شنیدم که یکی از خواهران می‌گفت بسیاری از خواهرانی که برای آموختن زبان انگلیسی می‌آیند به فکر رفتن به خارج هستند و وقتی از آن‌ها پرسیده می‌شود برای چه به خارج از کشور می‌روید؟ می‌گویند «فقط می‌خواهیم از ایران برویم، بقیه موارد مهم نیست»؛ به نظر من، این فاجعه است.



● به نظر شما چه عاملی باعث می‌شود که افرادی مانند شما که دارای تحصیلات هستند ترجیح می‌دهند در زمان انقلاب که کشور به نوعی آشوب‌زده می‌باشد به کشور باز گردند و در حال حاضر که در کشور آرامش بیشتری حکم‌فرما است بعضی از این افراد سعی دارند حتی برای یک آینده نامعلوم به خارج بروند.

به نظر من دو عامل وجود دارد؛ در یک جمله‌ی ساده، دوستان نادان که در این کشور هستند و دشمنان بسیار آگاه و برنامه‌ریزی شده که در خارج از کشور هستند. در حال حاضر در داخل، جوی به وجود آمده است که افراد فکر می‌کنند در آن سمت، بهشت موعود در انتظار آنان است؛ از آن طرف هم سیستم‌های مخابراتی و تلویزیونی دائماً تبلیغات می‌کنند. یادم می‌آید زمانی که می‌خواستیم برگردم همسایه‌ی بی‌سوادی داشتیم که می‌گفت «حالا مطمئن هستی که مملکت‌تان با بیرون رفتن شاه، بهتر خواهد شد که می‌روید؟» و من گفتم «آره، من مطمئن هستم». اما هم‌اکنون در داخل کشور، شرایطی به وجود آمده است که دانش‌جویی که مثلاً چهار سال در دبیرستان مفید که یکی از بهترین دبیرستان‌ها می‌باشد، آموزش دیده و در این چهار سال هر آن‌چه را که معلم گفته، بدون هیچ بحثی پذیرفته است، گمان می‌کند که احکام اسلام چنان است و آمریکا همان شیطان بزرگ است؛ وقتی وارد دانشگاه می‌شود یاد می‌گیرد که در مورد مسائل تفکر کند و وقتی برای ادامه تحصیل به خارج می‌رود می‌بیند که احکام اسلام که آموخته در آن‌جا که مسلمان نیستند بیشتر اجرا می‌شود؛ دروغ نمی‌گویند، تهمت نمی‌زنند، برای دانشمند و عالم، ارزش و اعتبار قائل هستند و می‌گویند «دانش اگر در چین هم هست باید برای آموختن آن رفت»؛ در حالی که در داخل کشور هیچ کدام از این اصول رعایت نمی‌شود؛ اگر نماز و روزه‌اش را به جا بیاورد و آن را حفظ کند، کار بسیار بزرگی انجام داده است. از آن طرف هم شرایطی را نشان می‌دهند که تا کسی به آن‌جا نرود و از نزدیک نبیند نمی‌تواند باور کند چگونه یک انسان می‌تواند مانند یک ماشین، زندگی کند و یا چه طور از یک انسان متفکر به اندازه یک ماشین و یا یک ابزار کار می‌کشند.

پسر و عروس من انسان‌های معتقدی هستند در این‌جا نماز و روزه مستحبی آن‌ها ترک نمی‌شد؛ با این که هر دو شاغل و تحصیل کرده بودند ولی تمام اموال و آرزوهایشان در آن طرف بود. ابتدا سعی کردند به آمریکا و یا کانادا بروند اما کارهایشان درست نشد. در انتها از طریق وزارت کار به استرالیا رفتند و در عرض یک هفته، کار پیدا کردند و الآن می‌بینند که اگر چه ممکن بود در ایران پانصد هزار تومان دریافتی داشته باشند و در آن‌جا سه میلیون تومان، ولی آن‌قدر هزینه مسکن و ایاب و ذهاب و غیره بالا است که در انتها تمام آن، صرف هزینه‌ها می‌شود؛ ولی با این وجود، عوامل محرک آن‌قدر زیاد است که افراد به این نتیجه می‌رسند که دیگر قادر به تحمل نمی‌باشند و باید بروند.

برای مثال اگر مشکل و بیماری داشته باشید نمی‌توانید یک تشخیص مشترک در بین چند متخصص بیابید؛ در انتها نسبت



به تشخیص پزشک و یا ارایه دارو از داروخانه و یا حتی کیفیت دارو شک می‌کنید؛ در حالی که در خارج این مسائل، دقیق‌تر بررسی می‌شود و اگر حتی مشکلی پیش بیاید مسأله قانونی بررسی خواهد شد.

● در خصوص وضعیت علمی و تعداد اعضای هیأت علمی دانشگاه بعد از انقلاب فرهنگی بفرمایید.

در خصوص انقلاب فرهنگی، بحث‌ها و تحلیل‌های مختلفی وجود دارد. بعد از انقلاب، دانشگاه از تشکل‌های سیاسی متفاوتی تشکیل شده بود؛ هر کدام از این گروه‌ها پوسترها، روزنامه‌ها و نوارهای خود را در جلوی غذاخوری ارایه می‌کردند. بعد از مدتی گروه‌هایی که دارای استدلال‌های ضعیف بودند قادر به مقابله با گروه‌های دیگر نمی‌شدند؛ یا حالت مظلوم‌نمایی آن‌ها، یا تئوریسین‌های قوی و یا حمایت از خارج گروه‌های مقابل بود، به هر حال این تفاوت‌ها بسیار ملموس بود. در این زمان دانشگاه به بهانه‌ی انقلاب فرهنگی تعطیل شد. بعد از بازگشایی دانشگاه، تغییرات عمده‌ای در برنامه‌ها و نحوه ارایه دروس ایجاد شد و بعضی از این تغییرات به علت نداشتن الگوی مناسب، درست اجرا نمی‌شد. بارها ما در جلسات مطرح کردیم که بسیاری از مطالبی که با تجربه کسب می‌گردد را نمی‌توان به صورت تئوری و در کلاس درس، آموزش داد. تجربه‌ی یک فرد در یک رشته‌ی صنعتی، در رشته‌های دیگر قابل استفاده نمی‌باشد ولی دروسی که در گرایش‌های مختلف یک رشته‌ی تحصیلی در دانشگاه ارایه می‌شود مفید می‌باشد؛ مثلاً دانش جویی که در بخش ذوب فلزات ۶ ماه کار کرده و مهارت کسب کرده است نمی‌تواند از همان تجربه در بخش ریخته‌گری استفاده کند، ولی دروس ارایه‌شده در دانشکده‌ی متالورژی در این زمینه به او کمک می‌کند. بعد از انقلاب فرهنگی طرح‌هایی به نام کارورزی، کارآموزی، کارآفرینی و یا طرح کار در دبیرستان‌ها ارایه دادند که عملاً هیچ‌کدام از این طرح‌ها جواب ندادند و نشان داد که یک سری از گرایش‌ها را نمی‌توان شاخه شاخه کرد؛ مثلاً نمی‌توان یک مهندس جوشکار و یک مهندس ریخته‌گر را در صنعت سرامیک تربیت کرد ولی می‌توان مهندسانی آموزش داد که علوم آن‌ها به همراه تجربه‌ای که در صنعت کسب می‌کنند بسیار سودمند باشد. به نظر من در زمینه‌های علمی اشکالی ندارد که از بهترین دانشگاه‌های دنیا الگوبرداری شود و از تجربیات آن‌ها استفاده گردد. امروزه دانش‌جویان از سطح آگاهی بالاتری برخوردارند و حتی در دروسی مانند معارف اسلامی نیز باید از اساتید آگاه‌تر استفاده شود تا آن‌ها بتوانند از منابع و مأخذهای جامعی استفاده کرده و با ایجاد یک فضای سالم و آزاد به بحث حتی در خصوص اصول اسلام بپردازند؛ بدون این که گروهی را به عنوان مفسد فی‌الارض و یا مرتد محکوم کنند و این فضای حاکم یک سیر تحولی است که به وجود آمده و خود جای خوشبختی است.



● چه عاملی باعث شده که اکثر دانش جویان برای ادامه‌ی تحصیل، دانشگاه صنعتی شریف را

انتخاب می‌کنند؟

چند عامل می‌تواند در این انتخاب مؤثر باشد، یکی از این عوامل ضعف دانشگاه‌های دیگر است نه خوبی دانشگاه ما؛ همواره ممکن است در بین جمعی فردی به عنوان بهترین باشد ولی بهترین نسبت به افراد آن جمع. من با این که دانش جوی همین دانشگاه هستم و نسبت به آن تعصب دارم ولی در بعضی از مواقع احساس می‌کنم که ما، در خیلی از موارد، ضعف و کمبود داریم. آزمایشگاه‌های ما در یک مقطع زمانی از وضعیت مطلوبی برخوردار بودند، در حال حاضر ما نیاز به تجهیزات و لوازم آزمایشگاهی جدیدتری داریم ولی با این وجود می‌توان به مسأله‌ی نظم حاکم در دانشگاه اشاره کرد. زمانی که به دانش جویان دانشگاه‌های دیگر برخورد می‌کنیم می‌بینیم دو هفته از ترم گذشته و هنوز کلاس‌های درس تشکیل نشده و یا سه هفته به عید مانده، به شهرستان‌های خود باز می‌گردند، در حالی که در دانشگاه ما از همان اولین روز ترم، کلاس‌ها تشکیل می‌گردد؛ این خود، مسأله‌ی بسیار مهم و باارزشی است. مورد بعدی، ورودی‌های خوبی هستند که در درازمدت این دانشگاه را انتخاب کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که در این‌جا شرایط بهتری حاکم است که این‌ها خواه ناخواه موجب می‌گردد بخشی از کار توسط خود دانش جو انجام پذیرد. استاد اگر بهترین هم باشد چهل و یا پنجاه درصد نقش دارد؛ درس، قرص و یا کپسول نیست که به دانش جو بدهند؛ باید مطالب گفته شده توسط دانش جویان فرا گرفته شود تا بهترین نتیجه کسب گردد. مورد دیگر روابط حاکم بین استاد و دانش جو می‌باشد که در این دانشگاه نسبت به دانشگاه‌های دیگر بهتر است. گاهی اوقات می‌بینم در دانشگاه‌های دیگر، اساتید با هم روابط خوبی ندارند و وقتی سؤالی به دانش جو داده می‌شود خود دانش جو احساس می‌کند که ناشی از غرض‌ورزی و اختلاف بین این دو استاد است که چرا مثلاً پروژه‌ی خود را با این استاد گرفته است؛ در این‌جا به ندرت این مسائل دیده می‌شود. اساتید بیشترین ساعات خود را در دانشگاه سپری کرده و در هر زمانی دانش جویان می‌توانند به استاد خود مراجعه کنند، ولی در دانشگاه‌های دیگر اساتید آن قدر سرگرم کارهای خارج از دانشگاه هستند و گاهی اکثر آن‌ها دارای پست‌های اجرایی مملکتی می‌باشند که موجب می‌گردد حداقل زمان موظف خود را در دانشگاه حضور داشته باشند و به دانش جو اختصاص دهند.

تمام این موارد موجب گشته است که دانشگاه صنعتی شریف نسبت به دانشگاه‌های دیگر از بنیه‌ی علمی قوی‌تری برخوردار باشد؛ ممکن است دانشگاه‌های دیگر مانند دانشگاه علم و صنعت، امیرکبیر و ... در یک شاخه‌ی خاصی از علم، برتری داشته باشند؛ مثلاً در زمینه‌ی پلیمر یا سرامیک و یا ذوب‌آهن، این تنها به دلیل قدرت ارایه این دروس در آن دانشگاه‌ها می‌باشد و یا به دلیل این که این دانشگاه‌ها اکثر سمینارها و کنفرانس‌های علمی، بین‌المللی و داخلی را انحصاری کرده‌اند، در حالی که دانشگاه صنعتی شریف ترجیح می‌دهد این نشست‌ها به صورت دوره‌ای در دانشگاه‌های مختلف



برگزار گردد. و یا دلیل دیگر، حضور عوامل اجرایی این دانشگاهها در صنعت می‌باشد که موجب گشته اکثر قراردادهای با دانشگاههای خاص منعقد گردد و گاهی اوقات در ظاهر این طور نشان می‌دهد که این دانشگاهها در صنعت کشور نقش و فعالیت بیشتری دارند.

● در انتهای مصاحبه اگر خاطره خاصی در مدت زمان حضور خود در دانشگاه دارید بفرمایید.



دکتر مجتهدی به همراه اساتید هم دوره‌ای خود در سال ۱۳۴۵ ●

زمانی یکی از رؤسای قبلی دانشگاه که در زمینه‌ی مهندسی، اطلاعات چندانی نداشت در یک روز زمستانی جهت بازدید از کارگاه رفته بود؛ دانش‌جویان رشته متالورژی توضیح می‌دادند که کوره‌های موجود در آن کارگاه مربوط به ذوب چه موادی می‌باشد، ریاست دانشگاه به بخاری که در وسط کارگاه می‌سوخت و حرارت تولید می‌کرد اشاره کردند و پرسیدند این کوره مربوط به ذوب چه موادی است! و

یا زمان ریاست مرحوم دکتر مجتهدی، ایشان مدیر دبیرستان البرز هم بودند، آقای منتصری معاون ایشان، نیز در آن زمان در دبیرستان البرز تدریس می‌کردند. جالب این است که این آقایان دانشگاه را به چشم دبیرستان و یا حداقل یک مرحله بالاتر از آن می‌دیدند و در برخورد با دانش‌جویان متخلف همیشه تهدید می‌کردند که جمع شما چهارصد نفر است و اگر درس نخوانید دانشگاه را منحل کرده و شما را در بین دانشگاه‌های دیگر تقسیم می‌کنیم. در بسیاری از مواقع این تهدیدها هم مؤثر جلوه می‌کرد و واقعاً تصور می‌کردیم یک دانشگاه را هم می‌توان به سادگی منحل کرد.

تمام این بزرگواران چه دکتر مجتهدی که بنیانگذار دانشگاه بود و چه رؤسای بعد از ایشان، تمام سعی و تلاش خود را جهت شکوفایی این دانشگاه انجام دادند، ولی در این بین به نظر من خدمات دکتر امین، شایان توجه می‌باشد؛ چرا که در آن زمان، ایشان اداره‌ی دانشگاه را از حالت فرمایشی و دستوری به دموکراسی تبدیل کردند و مؤسس شوراها و کمیته‌ها و جلسات تصمیم‌گیری دانشگاه بودند که این خود تحولی عظیم در اداره‌ی دانشگاه صنعتی شریف می‌باشد.

